

آواز ساکیما



Sakima's song

 Ursula Nafula

 Peris Wachuka

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

 3

 دری / English



سکیمه والدین و خواهر کوچک چهار ساله اش زنده گی می کرد. آن ه روی زمین کشاورزی یک مرد ثروتمند زنده گی می کردند. کلبه ی پوتلی آن ه در آخر ردیفی از درخت ه قرار داشت.

...

Sakima lived with his parents and his four year old sister. They lived on a rich man's land. Their grass-thatched hut was at the end of a row of trees.



وقتی سکیه سه ساله بود، بیمار شد و بینایی اش را از دست داد. سکیه پسر
بسیار استعدادی بود.

...

When Sakima was three years old, he fell sick and
lost his sight. Sakima was a talented boy.



سكيمه گرهه زيبدي انجام مي داد كه ديگر پسرهي شش سده قدر به انجام آن نبودند. براي مثل، او مي توانست در اعضاي دهكده بنشيند و درمورد موضوعات مهم در آن ه گفتگو كند.

...

Sakima did many things that other six year old boys did not do. For example, he could sit with older members of the village and discuss important matters.



والدين بلكيه درخنه‌ی مرد ثروتمند گرامی کردند. آن‌ه صبح زود خنه را
ترک می کردند و دیروقت برمی گشتند. بلكيه و خواهر کوچکش تنها
می ماندند.

...

The parents of Sakima worked at the rich man's house. They left home early in the morning and returned late in the evening. Sakima was left with his little sister.



سكيمه به خواندن آهنگ علاقه داشت. روزی هدرش از او پرسید، “سكيمه
تو این ترانه‌ها را از کجایید گرفتی؟”

...

Sakima loved to sing songs. One day his mother asked him, “Where do you learn these songs from, Sakima?”



سکیمه گفت، “آن‌ها خودت‌ن فی البداهه می‌آیند. من آن‌ها را در سرم می‌شنوم و بعد می‌خوانم.”

...

Sakima answered, “They just come, mother. I hear them in my head and then I sing.”



سكيمه علاقه داشت كه براي خواهر كوچكش آواز بخواند، مخصوصه، هر وقت خواهرش احساس گرسنگي مي كرد. در حالي كه او آهنگ مورد علاقه اش را مي خواند، خواهرش به او گوش مي داد. او به نوای آرامش بخش آواز سر تگن مي داد.

...

Sakima liked to sing for his little sister, especially, if she felt hungry. His sister would listen to him singing his favourite song. She would sway to the soothing tune.



خواهرش مرتب تکرار می کرد، “سکیمه می توانی دوباره و دوباره برایم
آواز بخوانی؟” سکیمه قبول می کرد و دوباره و دوباره آواز می خواند.

...

“Can you sing it again and again, Sakima,” his sister
would beg him. Sakima would accept and sing it
over and over again.



یک روز، بعد از ظهر وقتی که پدر و هدرش به خانه برگشتند، خیلی سکت و آرام بودند. سکیه فهمید که اتفاقی افتاده است.

...

One evening when his parents returned home, they were very quiet. Sakima knew that there was something wrong.



سكيميا پرسيد، “چه اتفاقي افنده، هدر، پدر؟” سكيميا متوجه شد كه پسر
مرد ثروتمند گم شده بود. مرد ثروتمند خيلي ذراحت بود واحساس تنهبي
مي كرد.

...

“What is wrong, mother, father?” Sakima asked.
Sakima learned that the rich man’s son was missing.
The man was very sad and lonely.



سكيمه به پدر و هدرش گفتم، “من می توانم برای او آواز بخوانم. او ممکن است دوباره نلاد شود.” ولی پدر و هدرش او مخالفت کردند. “او خیلی ثروتمند است. تو یک پسر نابینا هستی. تو فکر می کنی آواز خواندن تو به او کمکی می کند؟”

...

“I can sing for him. He might be happy again,” Sakima told his parents. But his parents dismissed him. “He is very rich. You are only a blind boy. Do you think your song will help him?”



اه، سدکيه تسلیم نشد. خواهر کوچکش هم او را حهیت کرد. او گفت،
“وقتی که من گرسنه استم، ترانه‌هی سدکيه من را آرام می‌کند. آن‌ه مرد
ثروتمند را هم آرام می‌کنند.”

...

However, Sakima did not give up. His little sister supported him. She said, “Sakima’s songs soothe me when I am hungry. They will soothe the rich man too.”



روز بعد، سکیه از خواهر کوچکش خواست که او را به سمت خانه‌ی مرد
ثروتمند هدایت کند.

...

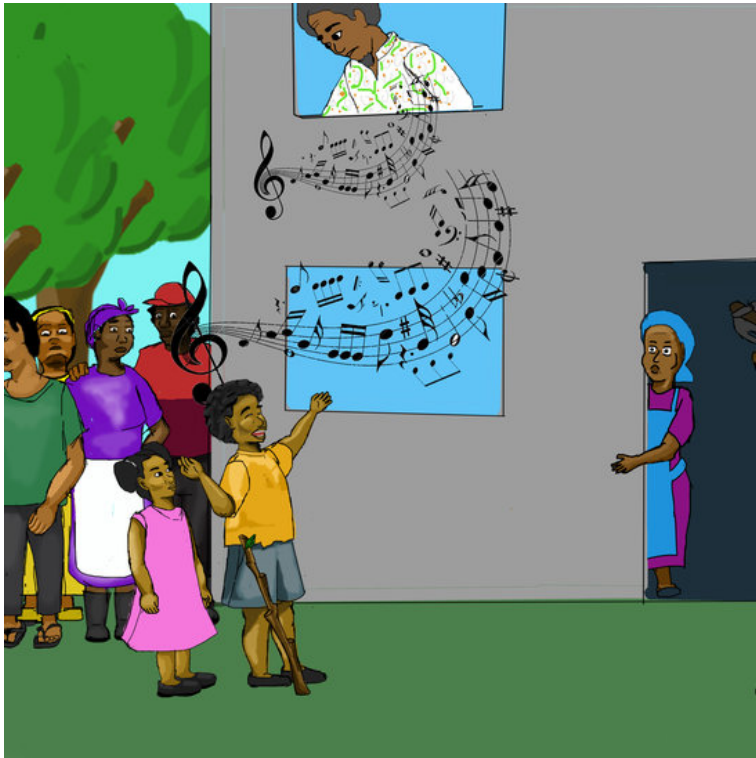
The following day, Sakima asked his little sister to
lead him to the rich man's house.



او زیر یک پنجره‌ی بزرگ ایستاد و شروع به خواندن آواز مورد علاقه‌اش کرد. به تدریج، سر مرد ثروتمند از آن پنجره‌ی بزرگ نمایان شد.

...

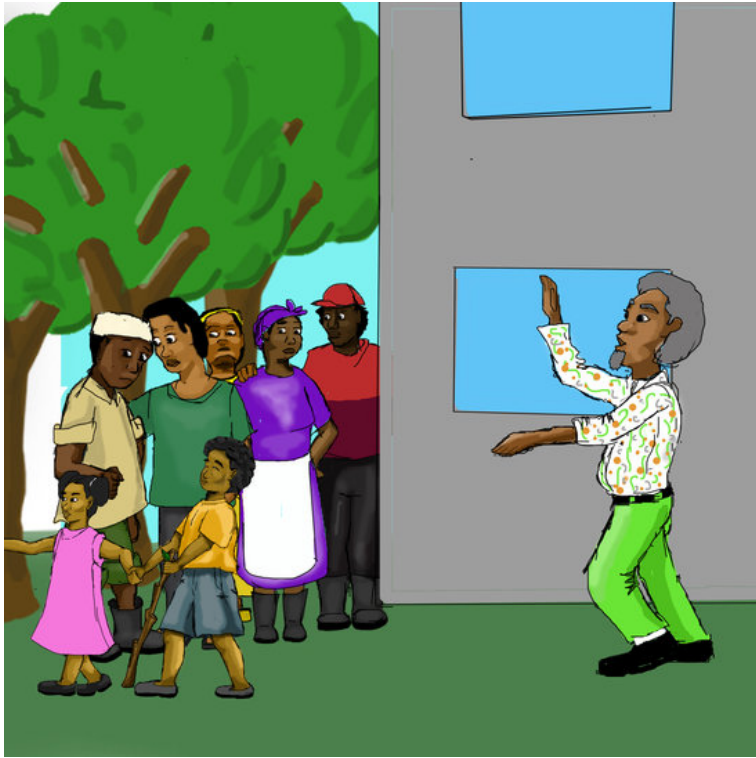
He stood below one big window and began to sing his favourite song. Slowly, the head of the rich man began to show through the big window.



گرکن گری را که داشتند انجام می دادند، متوقف کردند. آن ه به صدای زیبی سکیه گوش دادند؛ ولی مردی گفت، “هیچکس نتوانسته ارېب را تسلی دهد. آلی این پسر آبیید تصور می کند که می تواند ارېب را تسلی دهد؟”

...

The workers stopped what they were doing. They listened to Sakima's beautiful song. But one man said, "Nobody has been able to console the boss. Does this blind boy think he will console him?"



بدکيه آواز خواندنش را تهم کرد و رویش را برگرداند که برود. ولی مرد ثروتمند به سرعت به طرفش آمد و گفت، “لطه دوباره آواز بخوان.”

...

Sakima finished singing his song and turned to leave. But the rich man rushed out and said, “Please sing again.”



درهنگ لحظه، دو مرد در خلیک ه یک نفر را روی تخت روان می آوردند، آمدند. آن ه پسر مرد ثروتمند را در خلی که لت خورده بود و کتر چده افاده بود، پیدا کرده بودند.

...

At that very moment, two men came carrying someone on a stretcher. They had found the rich man's son beaten up and left on the side of the road.



مرد ثروتمند از دیدن دوباره‌ی فرزندش بسیار خوشحال بود. او به سکیه به خاطر تسلی دادنش پداهش داد. او پسرش و سکیه را به شه‌خانه برد. پس سکیه دوباره توانست بیدیی اش را به دست آورد.

...

The rich man was so happy to see his son again. He rewarded Sakima for consoling him. He took his son and Sakima to hospital so Sakima could regain his sight.




Global Storybooks


globalstorybooks.net

آواز ساکيما

Sakima's song

 Ursula Nafula

 Peris Wachuka

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library) (prs)

